



الهی نامه عطار، بحر وافر یا بحر هزج ؟

سید اسعد شیخ احمدی^۱

چکیده

مثنوی الهی نامه، از آثار مسلم عطار نیشابوری است، در تذکره ها و کتب تراجم، وزن این مثنوی را هزج مسدس محذوف (مقصور) گفته‌اند، در این مقاله نویسنده، بر آن است که با توجه به ارکانی که در این مثنوی بر وزن مفاعلتن، آمده است و با استدلال‌های علمی، ثابت کند که این مثنوی در بحر وافر معصوب مقطوف سروده آمده است. لازم به ذکر است که این دو بحر (هزج مسدس محذوف و وافر معصوب) بهم مانده‌اند و این ماندگی موجب شده است تا در عرض پارسی و تازی این دو بحر با هم مشتبه گردند.

کلید واژه :

الهی نامه، بحر هزج، بحر وافر، ارکان عروضی، زحاف.

مقدمه

الهی‌نامه از مثنوی های نامور، شاعر بزرگ و عارف مشهور قرن ششم، فریدالدین عطار نیشابوری است و درانتساب آن به عطار جای هیچ شک و تردیدی نیست. (۱)

^۱ استادیار دانشگاه کردستان

این مثنوی، داستان خلیفه ای است که شش پسر دانا و خردمند، داشته است. روزی پسرانش را فراهم می‌آورد و از آنان می‌خواهد که هر یک بر پایه دانش و اندوخته‌ای که دارند، آرزوهایشان را، برای پدر بازگو نمایند، تا پدر بر مبنای عقیده هر کدام از آنان کارشان را به سامان آورد:

خلیفه زاده اید و پادشاهید	شما هر یک ز عالم می‌چه خواهید؟
اگر صد آرزو دارید و گر یک	مرا فی الجملة بر گوئید هر یک
چو از هر یک بدانم اعتقادش	بسازم کار هر یک بر مرادش

(عطار، ۱۳۶۸: ۳۱)

در اثنای داستان خلیفه و خلیفه زادگان، داستان‌های کوتاه و فراوان از بزرگان دین و عرفان و مجانبین عقلا، نیز بر سیل پند و اندرز و عبرت‌پذیری و دنیا‌گریزی، آمده است و کتاب را از حالت داستانی صرف به کتابی عرفانی و حکمی، مبدل ساخته است. این مثنوی را از بحر هزج مسدس مقصور (محذوف) مفاعیلین، مفاعیلین، مفاعیل (فعولن) دانسته‌اند؛ اما ابیات و مصاریعی در آن است، که از لحاظ عروضی، از بحر وافر معصوب، به شمار می‌آید و این سوال پدیدار می‌گردد که این مثنوی از بحر هزج است یا بحر وافر؟

متن اصلی

بحر وافر، از بحر نامور شعر عربی است و صفی‌الدین حلی - شاعر و محقق مشهور - آن را از بحور زیبای شعر عرب به شمار آورده است:

بحورُ الشعرِ وافرُها جمیلٌ مفاعِلتن، مفاعِلتن، فعولٌ

(معلوف، ۱۹۹۲: ۳۸۹)

این بحر از دیگر بحور شعر عرب در آن زبان، بیشتر استعمال شده است و بر مذاق شاعران شیرین آمده است و آن را برای مضامین و موضوعاتی در فخر، رثا و ... بسیار مناسب و نیکو دانسته‌اند. (معروف، ۱۹۸۸: ۸۴)

اصل این بحر در دایره عروض: مفاعِلتن، مفاعِلتن، مفاعِلتن، می باشد اما در این وزن اصلی هرگز شعر نگفته‌اند و رکن پایانی آن را به فعولن تبدیل کرده‌اند (۲) و بیشتر اشعار در این وزن: مفاعِلتن، مفاعِلتن فعولن، آمده است. (هاشمی، ۱۹۶۱: ۴۸)

این بحر را وافر نامیده‌اند چون و تدهای مجموع ارکان آن بسیار است. فراوانی حرکات ارکان این بحر نیز دلیلی بر این نامگذاری است. (۳) (بدیع یعقوب، ۱۹۹۱: ۱۵۷)

مهمترین و رایج ترین زحافات این بحر «عصب» می باشدو آن تبدیل «مفاعلتن» به «مفاعیلن» است بنابراین زحاف «عصب» بحر وافر را به بحر هزج نزدیک می گرداند. گاه پیش آمده است که با خواندن قصیده یا شعری که ابیات آغازینش با ارکان مفاعیلن شروع شده است این گمان پدیدار آمده که قصیده از بحر هزج است اما درمیانه ارکانی فراچشم آمده که بروزن مفاعلتن، بوده است و این موضوع شعر را از بحر هزج به بحر «وافر» در آورده است. (همان: ۱۵۹ و ۱۶۰)

مانند این ابیات از عمروبن معدی کرب: (البستانی، ۱۹۶۰: ۳۱۲)

وَيَبْقَى بَعْدَ جِلْمِ الْقَوْمِ جِلْمِي وَ يَفْنَى بَعْدَ زَادِ الْقَوْمِ زَادِي

ویب قی بع	دحل مل قو	م حل می	ویف نی بع	دِ زادل قو	مِ زادی
مفاعیلن	مفاعیلن	فعلون	مفاعیلن	مفاعیلن	فعلون

هر چند ارکان اول و دوم آن مفاعیلن است اما در بیت بعد:

و مِنْ عَجَبٍ عَجِبْتُ لَهُ حَدِيثٌ بَدِيعٌ لَيْسَ مِنْ بَدَعِ السَّدَادِ

و مِنْ عَجَبِ بْنِ	عَجِبْتُ لَهُ هُوَ	ح دى ثن	ب دى عن لى	سَ مِنْ بَدَعِ	سُ دَادِي
مُفَاعَلَتْنِ	مُفَاعَلَتْنِ	فَعُولُنْ	مُفَاعِلِنِ	مُفَاعَلَتْنِ	فَعُولُنْ

چون برخی از ارکان بر وزن مفاعلتن = -UU-U، آمده است نام بحر از هزج به وافر معصوب تغییر می یابد.

در مثنوی الهی نامه عطار نیز در چند مورد ارکانی بر وزن مفاعلتن، آمده است مانند:

که لَوْ كُشِفَ الْغَطَا دَادَسْتُ دَسْتَمِ خُدا را تانینیم کی پرستم

(عطار، ۱۳۶۸: ۲۷)

کَ لَوْ كُشِفِ فَلِ	غ طا دادس	تُ دَس تَمِ	خ دا را تا	ن بی نم کی	بَ ر س تَمِ
مفاعلتن	مفاعیلن	فعلون	مفاعیلن	مفاعیلن	فعلون

و:

لَنْقُلُ الصَّخْرَ مِنْ قُلَلِ الْجِبَالِ احبُّ إِلَيَّ مِنْ مِئِنِ الرَّجَالِ

ل نَقْ لَصْ صَخ	ر مِ نَ قُ لَ لَ لُ	حِبْ بَا لِی	اِحْبَبْ اِلِی	یَ مِ نَ مَ نَ نِ رِ	رِجَالِی
مفاعِلَین	مفاعِلَتنُ	مفاعِلَتنُ	مفاعِلَتنُ	مفاعِلَتنُ	فِعولُنُ

(همان: ۲۷)

و:

یکی حبشی بر پیغمبر (ص) آمد که توبه می کنم وقتش در آمد
(همان: ۱۷۶)

ی کی حَ بَ شِی	ب ر ی پی عَم	بَرَامِد	ک توبی می	ک نُمُ وُق تَش	دَرَامِد
مفاعِلَتنُ	مفاعِلَین	فِعولُنُ	مفاعِلَین	مفاعِلَین	فِعولُنُ

و:

یکی حبشی کنیزک روی چون نیل درآمد از در مسجد به تعجیل
(همان: ۲۱۲)

ی کی حَ بَ شِی = مفاعِلَتنُ، ک نی ز ک رو = مفاعِلَین، ی چُن نیل = فِعولُن
و:

زبان بگشاد و گفت ای سید امروز ز گرسنگی دلی دارم همه سوز
(همان: ۲۱۳)

ز گرس نَ گِی = مفاعِلَتنُ، دلی دارم = مفاعِلَین، هَ می سوز = فِعولُن
و:

بدو گفتا که چون قرآن شنیدی فلا آنسابَ بَینَهُمُ ندیدی
(همان: ۲۶۵)

ف لا آن سا = مفاعِلَین، بَ بی نَ هُ مو = مفاعِلَتنُ، ن دی دی = فِعولُن
و:

مگر شبلی امام عالم افروز گذر می گرد در عرفات یکرور
(همان: ۳۷۶)

گُ در می کر = مفاعِلَین، دُ در عَ رَفَا = مفاعِلَتنُ، تُ یک روز = فِعولُن.

ممکن است گفته شود: با ساکن کردن برخی از این واژه ها، می توان به وزن مفاعِلَین دست یافت، مثلاً بجای حَبَشِی Habašī، حَبَشِی Habšī، گفت یا بجای عَرَفَات arafat، عَرَفَات arfat، به کار برد چنانکه خود عطار در همان مثنوی الهی نامه در بیت ذیل، علوی را به علوی تبدیل کرده است:

زبان بگشاد غلوی گفت ناچار

به پیش بت بیاید بست زَنار

(همان: ۵۱)

زبا بگ شا = مفاعیلین، دُعَل وی گف = مفاعیلین، ت ناچار = فعولن (مفاعیل)

به فرض، اگر این سخن را هم بپذیریم، در شعر عربی منقول در الهی نامه نمی توان دست برد و نمی توان حرکات آن را ساکن کرد:

لَنَقْلُ الصَّخْرَ مِنْ قُلَلِ الْجِبَالِ

أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَنَنِ الرَّجَالِ

(همان: ۲۷)

پس به عنوان سخن آخر باید گفت: اگر ما الهی نامه را از بحر وافر معصوب نیز به شمار آوریم این بر رونق هنر عطار در شاعری و فنون آن و تسلط وی بر دانش عروض می افزاید و هیچ از ارزش این مثنوی نامور نمی کاهد و خود عطار در اشعارش بارها با ایهام تناسب های زیبا به بحر و شعر و اسامی بحور اشاره کرده است:

چو «بحر» شعر من «کامل» فتادست

هزاران چشمه بر ساحل فتادست

... مدد از بحر شعرم گر نبردی

ز تیغ خویش، هرگز سر نبردی

(همان: ۳۶۵)

و این شیوه نیز در شعر برخی، از شاعران قرن ششم و نیز برخی از شاعران سبک عراقی معمول بوده است، نمونه را رشید و طواط گفته است:

خداوندا ترا در کامرانی

هزاران سال بادا زندگانی

وَ قَاكَ اللهُ نَائِبَةَ اللَّيَالِي

وَ صَانَكَ مِنْ مُلِمَّاتِ الزَّمَانِ

(و طواط: ۱۳۶۲: ۶۳)

وَ قَا كَلْ لَا

هُ نَائِبَةُ تَلْ

لَ يَالِي

وَ صَانَ كَ مِين

مُ لِيمَ مَا تَزْ

زَمَانِي

مفاعیلین

مفاعِلْتُنْ

فَعُولَنْ

مفاعِلْتُنْ

مفاعیلین

فَعُولَنْ

که رکن دوم مصراع اول و رکن اول مصراع دوم بیت تقطیع شده بر وزن مفاعِلْتُنْ می باشد، هر چند دیگر ارکان بر وزن مفاعیلین آمده است. سعدی نیز گفته است:

جهانی تشنگان را دیده در تُست

چنین پاکیزه پندارم زلالی

(سعدی شیرازی، ۱۳۷۲: ۶۳۳)

وَلِي فَيْكَ الْإِرَادَةُ فَوْقَ وَصْفٍ وَلَكِنْ لَمْ تُرْدَنِي مَا احتیالی

وَلِي فِي كُلِّ = مفاعِلین، اِرَادَة فو = مفاعِلتُن، قَ و ص فین = فعولن.
 که هر چند اکثر ارکان ابیات بر وزن مفاعیلن، آمده است اما به سبب یک رکن (اِرَادَة فو = مفاعِلتُن) وزن شعر از هزج به وافر معصوب در آمده است.
 و باید یادآور شد که عَصَب (تبدیل مفاعِلتُن به مفاعیلن) در شعر عرب نیک و پسندیده به شمار آمده است. (بدیع یعقوب، ۱۹۹۱: ۱۶۰) و شاعران عرب نیز در اشعار خویش این کار را انجام داده اند (همانگونه که پیشتر در این مقاله از قول عمرو بن معدی کرب گفته آمد).
 ارکان بحر وافر درغزلی از غزلهای حافظ نیز مشهود است :

و جاوبت المثنائی و المثالی	سلام الله ما کر اللیالی
ودار با للوی فوق الرمال	علی وادی الاراک و من علیها
و ادعو با لتواتر والتوالی	دعا گوی غریبان جهانم
(حافظ، ۱۳۶۹: ۳۲۵)	

که هر چند بیشتر ارکان این غزل نیز بر وزن مفاعیلن آمده است چون چند رکن معدود در این غزل بر وزن مفاعلتن است وزن غزل از بحر هزج مسدس به بحر وافر معصوب در آمده است.
 س لا مل لا = مفاعیلن، ه ما کر رل = مفاعیلن، ل یا لی = فعولن
 و جاوب تل = مفاعلتن، م ثانی ول = مفاعیلن، م ثالی = فعولن
 (اراک و من = مفاعلتن)، (ت و ا ت روت = مفاعلتن)

نتیجه گیری

بحر وافر معصوب، به بحر هزج مسدس مانده است و این بحر از محور رایج شعر عربی است که شاعران پارسیگوی نیز بدان رغبت نشان داده اند در مثنوی الهی نامه عطار نیز ارکانی از این بحر آمده است که وزن این مثنوی را از هزج مسدس محذوف به وافر معصوب مقطوف در آورده است. پس می توان گفت: که مثنوی الهی نامه عطار نیز در بحر وافر معصوب مقطوف: مفاعِلتُن، مفاعِلتُن، فعولن سروده شده است.

پی نوشت

۱. رجوع شود به :صفا، ذبیح ... (۱۳۶۳) تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوسی، چاپ ششم ص ۸۶۱ و ۸۶۳. و عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۶۸) دیوان، به اهتمام تقی تفضلی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، صفحه ۲۸ مقدمه. و عطار، فریدالدین، (۱۳۸۳) منطق الطیر، با تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن، چاپ اول، صفحه ۱۶ مقدمه.
۲. تبدیل مفاعلتن را به فعولن، قطف یا مقطوف گفته اند قطف در لغت به معنی چیدن و خراشیدن آمده است. (فیروز آبادی، ۲۰۰۳: ۷۶۱).
۳. وتد از سه حرف فراهم آید و آن دو گونه است و تد مجموع و وتد مفروق، وتد مجموع دو حروف متحرک است که بعد از آنها حرفی ساکن بیاید مانند مَتَى، عَلَاءُ، نَعْمَ، مَفَأُ و وتد مفروق آن است که میان دو حرف متحرک یک حرف ساکن بیاید مانند: لَیْسَ، سَوْفَ، اَیْن (معروف، ۱۹۸۸: ۱۷).

منابع و مأخذ:

- المعجم المفصل فی علم العروض و القافیه، بیروت: دار الکتب العلمیه، الطبعة الأولى ۱۹۹۱
- البستانی، فواد افرام، المجانی الحدیثه (مجلد اول) بیروت: المطبعة الكاثولیکیه، الطبعة الثانية. ۱۹۶۰.
- حافظ، شمس الدین محمد، به کوشش محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: زوار، ۱۳۶۹.
- سعدی، مصلح الدین عبدالله کلیات سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، تهران: امیر کبیر، چاپ نهم ۱۳۷۲.
- عطار، فرید الدین الهمی نامه، به تصحیح هلموت ریتز، تهران: توس، چاپ دوم ۱۳۶۸.
- فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، بیروت: دارالفکر، الطبعة الاولى ۲۰۰۳.
- معروف نایف و عمر الاسعد، علم العروض التطبیقی، بیروت: دارالنفائس، الطبعة الأولى، ۱۹۸۸.
- معلوف، لوئیس، المنجد فی اللغة، بیروت: دارالمشرق، الطبعة الثالثة و الثلاثون، ۱۹۹۲.
- وطواط، رشیدالدین، حدائق السحر فی دقائق الشعر، به اهتمام عباس اقبال، تهران: کتابخانه طهوری، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- هاشمی، السید احمد، میزان الذهب فی صناعة شعر العرب، قاهره: مطبعة المقتطف و المقطم، الطبعة الثالثة عشره، ۱۹۶۱.